

پرده دوم

کارگاه بزرگی دیده می شود. روی میز باریکی که به طول اطاق گذاشته شده، آلات فیزیکی و شیمیایی، میکروسکوپ، ترازو، ماشین الکتریک، پرگار، گونیا، چوب و تخته و مرتبان های بزرگ با آب رنگین چیده شده. سر بخاری، پیه سوزی روشن است. جلو کارگاه، گل رس آب گرفته اند. ماله، سرند، غربیل، کلنگ و غیره روی زمین بی ترتیب ریخته. کنار میز، یک دانه صندلی راحتی جلو آینه بلندی گذاشته شده. خالق اف آستین هایش را بالا کرده. دامن قبای آبی خود را به کمر شالش زده، آهسته قدم می زند. جبرانیل پاشا بیل به دست دارد و گل ها را به هم می زند.

خالق اف (به جبرانیل پاشا): آن تپه گل را بغلتان این میان.

جبرانیل پاشا: به چشم! (توده گل را به شکلی استوانه، لوله کرده به میان اطاق می سراند و هن هن می کند. بعد با آستین عرق روی پیشانی اش را پاک می کند.)

خالق اف: ترا خیلی خسته کرده ام؟

جبرانیل پاشا: چه قابلی دارد.

خالق اف: من هم خسته شده ام. می دانی امروز ششمین روز است که مشغول کار هستیم. روز چهارم، گیاه ها را ساختم. روز پنجم، جانوران را. امروز با هر چه گل نخاله و زیادی مانده، می روم یک فیل بسازم. یک جانور گنده، سرش این جا، پایش آن جا. (اشاره می کند.) از آن گل های خوب کنار

گذاشته ام برای ساختن آدم. گفتم هر چه گل و شفته زیادی مانده، فیل درست می‌کنم. بعد هم آدم را که نیمه کاره است، تمام می‌کنم. آن وقت روز هفتم می‌نشینیم، تماشا می‌کنیم.

جبرائیل پاشا: انگاری که ساختن این‌ها آسان‌تر است. زیانم لال، می‌خواستم یک چیزی بگویم...
خلق اف: بگو.

جبرائیل پاشا: یادتان هست ساختن میکروب‌ها و حشرات که اول شروع کردید، خیلی سخت‌تر از ساختن آدم بود. چقدر با ذره بین و سیخ و سنبه سر آن‌ها کار کردید. اما این‌های دیگر آسان‌تر است.

خالق اف: هان... تقصیر من است که فوت و فند کاسه‌گری خودم را یادت دادم. حالا کور باطن به کارخانه خالق اف ایراد می‌گیری؟ پیداست که تو هم عقلمت پاره سنگ می‌برد. اگر من آن‌ها را اول درست کردم، برای این بود که دستم روان بشود. ساختن آدم، به خیالت کار آسانی است؟ مگر ندیدی یک ساعت پیش جلو آینه قدی، میمون‌ها را شبیه خودم درست کردم تا برای ساختن آدم، دستم روان بشود؟

جبرائیل پاشا: حالا می‌فرمانید چکار بکنم؟

خالق اف: برو آن چهار تا کنده درخت را از آن گوشه اطاق بیاور.

جبرائیل پاشا: برای پاهای فیل؟

خالق اف: آفرین! تو هم هوش‌ت روان شده!

(جبرائیل پاشا می‌رود کنده‌های درخت را می‌آورد و در گل می‌مالد.)

خالق اف: حالا بیار فرو بکن در چهار گوشه این گل. (توده گل را نشان

می‌دهد.)

خالق اف: کله اش را هم بیاور به گردنش بچسبان. آن گلوله گل (اشاره) را بده.

(جبرائیل پاشا اطاعت می کند.)

خالق اف (می خندد): جبرائیل پاشا فکر خوبی برایم آمد. آن لوله بخاری را هم بیاور فرو کن در کله اش. حالا هوا گرم شده، احتیاجی به بخاری نداریم و دو تا نان لواش هم از توی سفره بیاور، بچسبان به دو طرف کله اش. البته می دانی که اعضای جانوران باید از روی قرینه باشد و هر عضوی که طاق است در میان قرار بگیرد.

جبرائیل پاشا: اطاعت می شود.

(خالق اف می رود از روی میز یک نی هفت بند بر می دارد. سر آن را می گذارد زیر دم فیل و در آن می دمد. جبرائیل پاشا هم دستش را به کمرش زده، تماشا می کند. ناگاه توده گل به تکان می آید. خالق اف نی را برداشته، پس پس می رود. فیل خرطوم خود را تکان می دهد. از جا جست می زند و خرناس شدیدی می کشد. خالق اف یک مشت یونجه در دست گرفته، جلو فیل می رود. فیل خرناس دیگری می کشد و یونجه را با خرطوم خود گرفته، به هوا پرتاب می کند. خالق اف با رنگ پریده پس پس می رود.)

خالق اف: فیل بان را بگو بیاید و فیل را در پالکی بگذارید و بفرستید روی زمین.

(فیل بان با کلنگ می آید، سوار فیل می شود و از کارگاه بیرون می روند. خالق اف آهی کشیده، روی صندلی راحتی Rockikg Chair می افتد. بعد کیسه توتون خود را در آورده، چپق چاق می کند و کبریت را با ته کفشش روشن می کند.)

خالق اف: جبرائیل جان؟

جبرائیل پاشا: بله قربان!

خالق اف: نمی دانی چقدر خسته شده ام. اما می ترسم میانش باد بخورد و دستم پی کار نرود. سر پیری چه هوس هائی به کله ام زده! باشد... می روم زودتر آدم را درست بکنم. بعد دیگر آسوده خواهم شد. می روم توی رختخوابم می افتم. یکی از حوری ها را می گویم پاهایم را بمالد، تو به من فرنی می دهی، روی زمین را تماشا می کنیم و می خندیم... همچین نیست؟

جبرائیل پاشا: بله قربان!

خالق اف: این مگس ها را بزن رد کن. چه جانورهای سمجی خلق کرده ام. عوض این که مدح و ثنا و شکرگذاری خالق خودشان را بکنند، مرا کلافه کردند!

جبرائیل پاشا: قربان، یک مشت آب به صورت تان بزنید. ریش و سبیل تان از فرنی نوچ شده، مگس ها بوی شیرینی شنیده اند. (می رود یک تکه مقوا بر می دارد، خاکش را تکان می دهد و مگس ها را می زند.)

خالق اف: حالا برو آینه قدی را جلو بکش. آن گل هائی را هم که روی لنگه در خیس کرده ام بیاور (جبرائیل پاشا می رود لنگه دری که رویش گل به شکل آدم خمیر شده، می آورد.)

خالق اف (عینک خود را پاک می کند و با تعجب نگاه می کند. با تغییر):

جبرائیل؟

جبرائیل پاشا: بله قربان!

خالق اف: بگو ببینم، پایت را توی کفش من کرده ای؟

جبرائیل پاشا: بنده غلط کرده ام.

خالق اف: این گل را پس کی به شکل من درست کرده؟

جبرائیل پاشا: چه عرض کنم؟

خالق اف: ای شیطان! راستش را بگو وگرنه خودت می دانی!

جبرائیل پاشا (دست به پیشانی خود می کشد): آهان یادم آمد، دیروز شما روی صندلی خوابتان برده بود. من وقتی که وارد اطاق شدم، دیدم میمون تقلید شما را در آورده بود. ماله را برداشته بود، خودش را در آینه قدی نگاه می کرد و با این گل ور می رفت. مرا که دید، گذاشت و در رفت.

خالق اف: بد نشد، عوضش کارمان جلو افتاد. اما برای این که با من همسری نکند، دستش را ناقص می کنم تا قابل کار نباشد. حالا مشغول بشویم.

(خالق اف جلو لنگه در نشسته، سنبله می کشد و فوت می کند.)

جبرائیل پاشا: خدا پدر میمون را بیامرزد که کارمان را آسان کرد.

خالق اف (می خندد): نی را بیاور.

(دستمال ابریشمی خود را در می آورد، می اندازد روی صورت آدم و زیر لب با خودش ورد می خواند. جبرائیل پاشا نی را می آورد. خالق اف می گیرد و به آدم می دمدم. آدم تکانی می خورد، چشم هایش باز می شود. ملانکه و پریان همه جلو در کارگاه ریخته، صدای "آفرین، آفرین" بلند می شود.)

خالق اف (با تکبر لبخند می زند): آدم!

(بابا آدم از جایش جسته، زوزه می کشد.)

خالق اف (جلو می رود): آدم! بیا پهلوی من.

بابا آدم: گشمنه، گشمنه... (دست هایش را می زند روی شکمش.)

خالق اف: بیا جلو، بیا پیش من سجده بکن. اول می دهم دست و رویت را بشویند. زلف هایت را شانه بزنند. بعد تو را می فرستم به بهشت، غذاهای

خوب خوب بخوری. اما مبادا گندم بخوری، اگر گندم خوردی کلاهمان می رود تو هم. می دهم از بهشت بیرونت بکنند.

(بابا آدم با قیافه ترسناک و تن پشم آلود و چشم های وردریده، دو بامبی رو سرش می زند و موهایش را چنگه چنگه می کند).
بابا آدم: من گشمنه... من گشمنه... (با انگشت شکمش را نشان می دهد).

پرده می افتد. از پشت پرده صدای گریه بابا آدم و فریاد "من گشمنه" بلند است.

فروردین ۱۳۰۹

منبع: انتشارات نسیم سوند- استکهلم، مه ۱۹۹۸- اردیبهشت ۱۳۷۷

بازنویس: داریوش آزادی

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵